



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

در مبحث «تفویض» سه تا مسئله است: مسئله اولی این است که تفویض نفس و تفویض اصل نکاح باشد به معنای «هبة النفس» که این جزء مختصات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است در جای دیگر نیست و خارج از بحث هم هست که در مختصات نبی (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح شد. قسم دوم تفویض، تفویض بضع است یعنی نکاح هست و هیچ نامی از مهر نیست، هیچ اسمی اجمالاً و تفصیلاً از مهر نیست؛ نه قبل از عقد نامی از مهر بود که عقد «مبنیاً علیه» واقع بشود، نه همزمان با عقد بود حالا بعد که مهر مطرح می شود مطلبی دیگر است ولی تاکنون سخن از مهر نبود. قسم سوم تفویض این است که مهر مطرح است، درخواست مهر مطرح است، منتها تعیین آن تفویض می شود به «أحدهما» یا به شخص ثالث؛ توافق می کنند هر چه که شوهر گفت یا هر چه که همسر گفت یا هر چه که پدرشان گفت یا شخص ثالث گفت. این قسم سوم تفویض در بخش دیگر خواهد آمد.

قسم دوم تفویض شش تا مسئله دارد که ما در مسئله دوم الآن قرار دادیم که مسئله «تمتع» در مسئله دوم است. پس تفویضی که فعلاً محل بحث است تفویض اصل مهر است، نه تعیین مهر است، هیچ نامی از مهر برده نشده است. در اینجا مسئله «متع» مطرح است، این یک مطلب.

مطلب دیگر این است که اینکه گاهی سؤال می شود آیا این متعه مستحب است یا مستحب نیست؟ اصل آن را که قرآن کریم مطرح کرده است به عنوان یک حکم وضعی مطرح کرده است نه حکم تکلیفی، این طور نیست که

این ﴿مَتَّعُوهُمْ﴾<sup>۱</sup> را ما بگوییم این امر استحبابی است، این نظیر ﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾<sup>۲</sup> است که محور اصلی آن حکم وضعی است، ما را مکلف می‌کنند به اینکه به این امر مالی عنایت کنیم و آن را امتثال کنیم. اصل آنچه که در قرآن مطرح شده حکم وضعی است نه حکم تکلیفی چون آیه ۲۴۱ از سوره مبارکه «بقره» حکم وضعی را تعیین کرد فرمود: ﴿وَالْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾، این اصل اولی؛ گرچه اصل اولی از نظر برائت، عدم وجوب شیئی بر زوجه است، آنچه که در نکاح بر زوج واجب است مهر و نفقه و کسوه و مانند آن است، متعه واجب نیست، اصل اولی این است؛ اما «إِلَّا مَا خَرَجَ بِالْأَدْلَى» را از آیه ۲۴۱ سوره مبارکه «بقره» شروع کردند که فرمود: ﴿وَالْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾ اصل آن به عنوان یک حکم وضعی جعل شده است ﴿وَالْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾، این اصل است. اما حالا قید آن چیست، بر عهده کیست، مقدار آن چقدر است و زمان آن چقدر است، آن را باید ادله دیگر تعیین کند، غالب این امور را هم خود قرآن کریم تعیین کرده است. پس اصل اولی که قرآن جعل کرد حکم وضعی است نه حکم تکلیفی ﴿وَالْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾.

پرسش: ﴿مَتَّعُوهُمْ﴾ واضح در تکلیف نیست؟

پاسخ: نه، چون اصل آن حکم وضعی است.

پرسش: ﴿مَتَّعُوهُمْ﴾ امر است و ظاهر در تکلیف است.

پاسخ: نه، اگر گفتند: ﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾، ظاهر آن در وضع است، وضع یعنی وضع! زکات بر مردم واجب است:

﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾. این گونه از اوامر ظهور اولیه‌اش وضع است یعنی این امر وضعی را انجام بده! اول فرمود: ﴿وَلَا

۱. سوره بقره، آیات ۴۳ و ۸۳ و ۱۱۰ و ۲۷۷؛ سوره نساء، آیه ۷۷؛ سوره توبه، آیه ۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

لِلْمُطْلَقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ ﴿۱﴾ بعد فرمود: ﴿مَتَّعُوهُنَّ﴾ یعنی اصل این است، این را انجام بده! پس وقتی اصل اولی را قرآن وضع قرار داد، معلوم می‌شود حق مسلم زن است، اما حالا واجب است یا مستحب؟ نظیر زکات؛ ما زکات واجب داریم و زکات مستحب، کجا واجب است یا کجا مستحب، بر چه کسی واجب است، چقدر واجب است، زمان آن چه وقت است، این را باید ادله دیگر بیان کند.

پس اصل اولی از نظر براءت، عدم وجوب شیئی بر زوج است. اصل دومی که قرآن کریم تنظیم کرده است فرمود: ﴿وَلِلْمُطْلَقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾ حق، جعل کرده است.

مطلب سوم همین آیه ۲۳۶ است که فرمود: ﴿لَا جُنَاحَ﴾، این نشان می‌دهد به اینکه این حق که ما گفتیم در اینجاها نیست اگر چنانچه آمیزش صورت گرفت که مهر هست، اگر آمیزش صورت نگرفت و شما «مهر المسمی» تعیین کردید، نصف مهر است؛ طلاق است و آمیزش نشد نصف مهر است و اگر آمیزش نشد و مهر هم تعیین نکردید، اینجا جای ﴿مَتَّعُوهُنَّ﴾ است یعنی اینکه ما گفتیم ﴿وَلِلْمُطْلَقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾، جایش آن جایی است که طلاق باشد، آمیزش نباشد، مهری هم تعیین نشده باشد. این ﴿لَا جُنَاحَ﴾ ناظر به نفی این متعه است یعنی بر شما متعه واجب نیست آن جایی که مهر تعیین کردید یا آن جایی که آمیزش شده است؛ ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ﴾ یعنی متعه نیست ﴿إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ﴾. اگر آمیزش شد که تمام مهر است، اگر آمیزش نشد و مهر تعیین کردید ﴿فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾ است، برای اینکه در آیه بعد یعنی ۲۳۷ آمده است: ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾.

پس سه صورت را مشخص کرد: اگر آمیزش شده باشد که مهر است، آمیزش نشده باشد و مهر تعیین کرده باشید ﴿فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾، آمیزش نشده باشد مهر تعیین نکرده باشید جای متعه است. از اینجا معلوم می‌شود که این

تتبع فقط در جایی است که آمیزش نشده باشد و مهر هم تعیین نشده باشد، این دوتا قید از اینجا در می آید البته با کمک آیه ۲۳۷.

حالا چه کسی باید بدهد؟ ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ﴾<sup>۱</sup> چه وقت باید بدهد؟ این عبارتی که در بحث جلسه قبل گفته شد چون در سوره «احزاب» «فاء» دارد، این «فاء» برای ﴿سَرَّحُوهُنَّ﴾ نیست، «فاء» برای ﴿مَتَّعُوهُنَّ﴾ است. اگر می فرمود: «متعوهن فسرحوهن»، معلوم می شود که این تتبع قبل از طلاق است یعنی قبل از اینکه طلاق بدهد باید متعه بدهد اما فرمود اگر خواستید طلاق بدهید ﴿فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَّحُوهُنَّ﴾ - تسریح یعنی طلاق - اصل طلاق بر تتبع با «واو» است نه با «فاء»! «فاء» بر ﴿سَرَّحُوهُنَّ﴾ در نیامد، «فاء» بر آن ﴿مَتَّعُوهُنَّ﴾ در آمده است یعنی اگر خواستید پس تتبع و طلاق است. آیه ۴۹ سوره مبارکه «احزاب» این است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ﴾، این ﴿طَلَقْتُمُوهُنَّ﴾ یعنی «أردتم أن تطلقوهن»، نه اینکه بعد از اینکه طلاق دادید حالا این احکام را می خواهد؛ مثل ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾<sup>۲</sup> یعنی «إذا أردتم أن تقوم» نه اینکه حالا که بلند شدید می خواهید نماز بخوانید وضو بگیرید ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾ یعنی «إذا أردتم أن تقوم للصلاة فاغسلوا وجوهكم» نه اینکه حالا آمدید و دارید «قَدَّ قَامَتِ الصَّلَاةُ» می گوئید وضو بگیرید. اینجا هم که فرمود: ﴿إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ﴾ بعد از اینکه طلاق دادید، بعد که دارد متعه بدهد و طلاق بدهد! ﴿طَلَقْتُمُوهُنَّ﴾ یعنی «إذا أردتم أن تطلقوهن». ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ﴾ یعنی «أردتم أن تطلقوهن» ﴿مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا﴾ چون طلاق،

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲. سوره مائده، آیه ۶.

طلاق بائن است. ﴿فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَحُوهُنَّ﴾، اینجا دوتا امر است: یکی تمتیع و یکی طلاق؛ این «فاء» متفرّع بر آن اراده طلاق است یعنی تمتیع متفرّع بر آنهاست، نه اینکه تسریح متفرّع بر تمتیع باشد! اگر این «فاء» بر تسریح در آمده بود «متعوهن فسرحوهن»، این معلوم می‌شود برای قبل از طلاق است اما این «فاء» بر «متعوهن» در آمده است یعنی تمتیع کنید و طلاق بدهید اینجا با «واو» عطف شده است از آن استفاده نمی‌شود که اول تمتیع بعد طلاق، ترتیب ذکر است. البته روایات مشخص کرده است، این احکام به حسب قرآن است.

اصرار ما این است که اولین حرف را در مسئله فقهی به خود قرآن مراجعه کنیم، بعد به روایات؛ روایات اهل بیت هم در این زمینه مختلف است. مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) جلد ۲۱ صفحه ۳۰۵ باب ۴۸ آنجا دارد اول تمتیع، بعد طلاق. در این باب ۴۸ اولین روایتی که مرحوم صاحب وسائل نقل می‌کند از مرحوم شیخ طوسی است: «بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ» که معتبر است «قَالَ: سَأَلْتُهُ»؛ «محمد بن مسلم» عرض می‌کند که من از حضرت سؤال کردم «عَنِ الرَّجُلِ يُطَلِّقُ امْرَأَتَهُ»؛ می‌خواهد طلاق بدهد چکار کند؟ فرمود: «يُمَتِّعُهَا قَبْلَ أَنْ يُطَلِّقَ». این روایت مانند آیه ۲۴۱ سوره مبارکه «بقره» است که اصل کلی است؛ آنجا فرمود: ﴿وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾، این معلوم می‌شود اصل حکم به طور مطلق است معلوم می‌شود اصل آن رجحان دارد اینجا هم آن دو قید مطرح نیست یعنی قبل از مساس و بدون فرض مهر نیست سؤال کرد که مردی است که می‌خواهد زنش را طلاق بدهد فرمود اول متعه بدهد و بعد طلاق بدهد این به استحباب حمل می‌شود چون آن روایت‌های معتبر گذشته آمد فرمود متعه در جایی واجب است که

طلاق باشد آمیزش نباشد مهر هم تعیین نکرده باشند. این روایت مانند آیه ۲۴۱ است «يُمَتَّعَهَا قَبْلَ أَنْ يُطْلَقَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى» استدلال می‌کند: «﴿وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ﴾»<sup>۱</sup>.

برای تأکید استحباب، روایت دوم این باب است که باز مرحوم شیخ طوسی نقل کرده است منتها مرسله است: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِنَّ مَتْعَةَ الْمُطَلَّاقَةِ فَرِيضَةٌ»<sup>۲</sup>. این هم نظیر آیه ۲۴۱ است مطلق است حمل بر مقید می‌شود.

روایت پنجم این باب که مرحوم کلینی نقل کرده است: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» این است که «فِي الرَّجُلِ يُطْلَقُ امْرَأَتَهُ أَيْمَتُّهَا قَالَ نَعَمْ أَمَا يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»<sup>۳</sup> این نشانه آن است که مستحب است؛ او سؤال می‌کند در اینجا که طلاق هست حکم تمتع هم هست؟ فرمود بله، این یک احسانی است. این نشانه استحباب است.

روایت ششم این باب که مرحوم کلینی نقل کرده است که او «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ الْبَزْطِيِّ» دارد که «قَالَ ذَكَرَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّ مَتْعَةَ الْمُطَلَّاقَةِ فَرِيضَةٌ»<sup>۴</sup> که این روایت به همان روایت دوم این باب برخورد می‌کند.

روایت هفتم این باب که باز مرحوم کلینی نقل کرد «عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يُطْلَقُ امْرَأَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَالَ عَلَيْهِ نِصْفُ الْمَهْرِ إِنْ كَانَ فَرَضَ لَهَا شَيْئاً وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَرَضَ لَهَا شَيْئاً فَلْيُمَتَّعْهَا عَلَى نَحْوِ

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۵.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۶.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۱۰۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۶.

۴. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۱۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۷.

مَا يُمْتَعُ بِهِ مِثْلَهَا مِنَ النَّسَاءِ<sup>۱</sup> که بحث آن گذشت که این جهت صدورش مشکل دارد برای اینکه سه تا احتمال بود که دوتا احتمال آن باطل شد یک احتمال آن ثابت شد که آیا متعه «علی قدر وسع رجل» است یا به حال مرأة است یا به حال «کلیهما»؟ دومی و سومی رد شد برابر آیه و روایات فراوان، متعه «علی قدر حال رجل» است. چون بعضی از راویان اهل سنت این حرف را زدند، این حمل بر تقیه می شود. این روایت از جهت صدور اشکال دارد وگرنه اصل محتوای آن حق است لذا جهت صدور آن را حمل بر تقیه کردند.

روایتی که از مرحوم امین الاسلام نقل کردند در صفحه ۳۰۸ آنجا دارد: «﴿فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً﴾»، که در سوره «احزاب» است آنجا از «ابن عباس» دارد که «هَذَا إِذَا لَمْ يَكُنْ سَمَى لَهَا مَهْراً فَإِذَا فَرَضَ لَهَا صَدَاقاً فَلَهَا نِصْفُهُ وَلَا تَسْتَحِقُّ الْمُتَّعَةَ<sup>۲</sup>» که این حکمی است که مشخص است.

حالا در بحث اینکه چقدر باشد؟ از اینکه چون فرمودند به حال خود مرد است، این هم دلیل بر استحباب نیست؛ نفقه، کسوه، مسکن بر مرد واجب است، چقدر؟ این «علی قدر» حال او است: «﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ﴾». از اینکه مقدار آن معلوم نشد دلیل بر استحباب نیست چون فرق می کند لذا اصل کلی این است که «﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرُهُ﴾». نفقه، کسوه، مسکن بر مرد واجب است «کلُّ بحسبه». چون اینکه شارع مقدس مقدار و نصاب و حد آن را معین نکرد، دلیل بر استحباب نیست.

اینجا هم این روایات مشخص کرد که بعضی از اینها را در بحث جلسه قبل خواندیم، روایت دوم این باب بود که «أَبِي بصير» به امام باقر (سلام الله علیه) عرض می کند: «أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» که فرمود: «﴿وَالْمُطَلَّاتِ

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۱۰۶؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۸.

مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»<sup>۱</sup> مَا أَذْنَى ذَلِكَ الْمَتَاعِ إِذَا كَانَ مُعْسِرًا»، فرمود: روسری یا شبه آن.<sup>۱</sup> «وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ يَعْنِي ابْنَ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ» این روایت را به سبک دیگر هم نقل کردند<sup>۲</sup> و آنچه را هم که مرحوم صدوق نقل کرده است که «الْغَنَى يُمَتِّعُ بَدَارٍ (و) خَادِمٍ وَالْوَسْطَ يُمَتِّعُ بِثَوْبٍ وَالْفَقِيرَ بِدِرْهِمٍ وَخَاتَمٍ»<sup>۳</sup> این تثلیث به همان تشبیه برمی گردد یعنی وقتی فرمود: «عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ»<sup>۴</sup> وقتی به عرف ارجاع بکنید بین موسع و قَدَرِ یک حدّ وسطی هم هست آن میانی است. فرمود آن میانی به اندازه خودش، آن بالایی به اندازه خودش و این پایینی به اندازه خودش، اینها در همه موارد واجب است؛ نظیر نفقه و کسوه.

روایت پنجم این باب که «عبد الله بن جعفر» در «قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ» نقل کرده است این بود که «﴿وَمَتَّعُوهُمْ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ﴾» عرض کرد: «مَا قَدَرُ الْمَوْسِعِ وَالْمُقْتِرِ فَقَالَ كَانَ عَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ عِ يُمَتِّعُ بِالرَّاحِلَةِ»<sup>۵</sup> به عنوان نمونه حضرت یک اسبی می داد.

روایت ششم این باب که مرحوم شیخ طوسی نقل کرده است از امام باقر (علیه السلام): «فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَمَتَّعُوهُمْ وَسَرَّحُوهُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا﴾» فرمود: «مَتَّعُوهُمْ جَمَلُوهُمْ بِمَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُمْ يَرْجِعُونَ بِكَآبَةٍ وَحَيَاءٍ وَهُمْ عَظِيمٌ وَشِمَاطَةٍ مِنْ أَعْدَائِهِمْ» شما نمی دانید این زن مطلقه که می خواهد به خانه پدرش برگردد با چه رنجی برمی گردد! با چه افسردگی و ناامیدی و غصه و اندوه برمی گردد! شما کاری کنید که او را تأمین کنید و رضایت او

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

۲. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۸، ص ۱۴۰.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۰۶؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۰.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۰.



را فراهم کنید. «فَإِنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ يَسْتَحْيِي» او اهل حیا است «وَيُحِبُّ أَهْلَ الْحَيَاءِ» را «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَشَدُّكُمْ إِكْرَامًا لِحَالَتِهِمْ».<sup>۱</sup> از اینجا معلوم می‌شود که حکم، حکم استحبابی است.

روایت هفتم این باب هم که سؤال می‌کند «عَنِ الْمُطَلَّقةِ مَا لَهَا مِنَ الْمُتَعَةِ قَالَ عَلَى قَدَرِ مَالِ زَوْجِهَا».<sup>۲</sup>

روایت هشتم این باب که «الْحَسَنُ بْنُ زِيَادٍ» از وجود مبارک امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند این است که رجلی است «طَلَّقَ امْرَأَتَهُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا». حضرت فرمود: «إِنْ كَانَ سَمَّى لَهَا مَهْرًا فَلَهَا نِصْفُهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ سَمَّى لَهَا مَهْرًا فَلَا مَهْرَ لَهَا وَلَكِنْ يُمْتَعُهَا إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ ﴿وَالْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾».<sup>۳</sup> این هم از روایاتی است که می‌فرماید که این آیه ۲۴۱ به اطلاقش باقی نیست. با اینکه «وَالْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ» اطلاق دارد آیه ۲۴۱ است، حضرت این را مقیداً دارد تفسیر می‌کند می‌فرماید اگر چنانچه مهری معین نشده است این آیه کاربرد دارد اما اگر مهری معین شده است که همان نصف مهر را باید بپردازد.

روایت‌هایی که دارد متعه مطلقاً مستحب است در باب پنجاه این است: «مُتَعَةُ النِّسَاءِ وَاجِبَةٌ دَخَلَ بِهَا أَوْ لَمْ يَدْخُلْ بِهَا وَيُمْتَعُ قَبْلَ أَنْ يُطَلَّقَ»<sup>۴</sup> که این وجوب بر امر مستحب مؤکد مطرح شده است.

روایت دوم و سوم همین باب پنجاه هم همین است؛ مرحوم کلینی «عَنِ ابْنِ أَبِي نَصْرٍ» نقل می‌کند از «حلبی» از امام صادق (سلام الله علیه) که فرمود: «﴿وَالْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾»، فرمود: «مَتَاعُهَا بَعْدَ مَا تَنْقَضِي عِدَّتُهَا»؛ این از چند جهت مشکل دارد اگر عده هست معلوم می‌شود «مدخول بها» است و اگر «مدخول بها» است یقیناً مهر دارد، جا برای متعه نیست. «قَالَ مَتَاعُهَا بَعْدَ مَا تَنْقَضِي عِدَّتُهَا عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتَرِ

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۱.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۲.

قَدَرُهُ». بعد می‌فرماید: «وَكَيْفَ يُمَتِّعُهَا فِي عِدَّتِهَا وَهِيَ تَرْجُوهُ وَيَرْجُوهَا وَيُحْدِثُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُمَا مَا يَشَاءُ»<sup>۱</sup>

تمتيع برای این است که این را کلاً رها کرده است؛ اما وقتی که در عده است یعنی «مدخول بها» است، طلاقش رجعی است، امید بازگشت هست، پس آن خطری که قبلاً گفتیم نیست ولی باز در عین حال حالا که چیزی رها کرده تمتع بکند معلوم می‌شود استحباب تمتع تا این مرحله هم هست وگرنه این مساس شده است اگر مساس نشده بود که طلاق، طلاق رجعی نبود. این دارد که او در عده است معلوم می‌شود بائن نیست «مدخول بها» است.

«وَهِيَ تَرْجُوهُ وَيَرْجُوهَا» معلوم می‌شود طلاق، طلاق رجعی است. اگر طلاق رجعی است و «مدخول بها» است و مهر دارد، در این حالت هم باز متعه مستحب است. معلوم می‌شود که این ﴿وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ﴾ یک حکم استحبابی است در همه این موارد.

حالا می‌ماند مسئله سوم از این مسائل شش‌گانه تفویض دوم.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۱۰۵؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۲.